

شهید عباس فقیه



نام پدر	عبدالله
تاریخ تولد	۱۳۴۴/۰۹/۰۷
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۲/۱۲/۱۲
محل شهادت	طلائیة
مسئولیت	فرمانده گروهان
نوع عضویت	پاسدار
شغل	پاسدار
تحصیلات	سوم راهنمایی
مدفن	چارک

زندگینامه

زندگینامه شهید

از جمله شیران شرزه روز و از سالکان طریقت معشوق، با نفس قدسیه اش در سال ۱۳۴۴ با قدوم میمونش خانه محقر عبد الله فقیه را در روستای چارک از منطقه دلاور خیز دشتی گرمی بخشید. شجاعت و ذکاوت از جمله خصوصیات بود که از همان دوران کودکی از چهره اش هویدا بود. بر اساس فطرت پاک و تربیت اصیل خانوادگی هنگام با تحصیلات ابتدایی در در زادگاهش به فراگیری قرآن و معارف اسلامی اهتمام نمود. دوران تحصیلات ابتدایی عباس مقارن با اوج گیری ملت ستمدیده ایران بر علیه رژیم ۲۵۰۰ ساله ستمشاهی بود. سرشت مذهبی و طبع نا آرامش اجازه نمی داد خاموش و نظاره گر باشد از این رو گاه دیده می شد که درس و کلاس و خواب و خوراک را رها می کرد و بدون ترس و اضطراب در نهایت بی باکی به تکثیر و توزیع اعلامیه های پوستر ها، نوار های سخنرانی امام و دیوار نویسی در سطح شهر و روستا می پرداخت.

کانون وجودش مشتعل از عشق به اسلام و کشور ورهبر بود و همواره به اطاعت از فرامین امام، برپایی مراسم نماز، دعا و نیایش اصرار داشت و خود در این مسئله پیشگام بود. مظهر صبر و استقامت در همه ابعاد بود.

صبر بر اطاعت، صبر بر مصیبت و صبر بر معصیت. از آنجا که سرّی پر شور و روحی نا آرام داشت در سال ۱۳۶۰ همگام با آغاز جنگ تحمیلی با سن کم و جثه کوچک، روح باند خود را با شرکت در جبهه های جنگ، با ارواح دلیر مردان خطه ایثار و سالکان طریق حق و حقیقت پیوند زد تا شاید از این چشمه سار زلال خونین جرعه ای برگیرد.

بیش از ۱۲ نوبت در جبهه ها حضور پیدا نمود و در پشت جبهه ها نیز به جمع آوری اعانات و کمک های مردمی به می پرداخت همواره فردی متخلق و خود ساخته بود. سلوک اجتماعی به گونه ای بود که در عین تواضع هر گونه کج اندیشه های مشکوک را به بند نقد و انتقاد می کشید. بر منافقین کور دل ترحم نداشت. از این رو بود که وی برای اولین بار نبود که مرگ سرخ را استقبال می کرد.

در اوج مبارزات مردمی و در تمامی جبهه ها و صحنه ها خود را با سلاح مجهز می کرد. از طرفی زبان انتقادش را بر منافقین و دشمنان اسلام و تفرقه افکنان نشانه می رفت و از این جهت بود که از میان خطوط بی شمار زندگی خط سرخ شهادت را در مسیر تکامل معنوی خویش برگزیده بود. ایشان معتقد بود انقلاب نباید در محدوده مرزها بماند، بلکه باید با عمل به آرمانهای انقلاب اسلامی پا را از مرزهای خاکی بیرون نهاده و در راستای جهانی شدن انقلاب اسلامی و در نهایت پیوستن به انقلاب جهانی حضرت مهدی (عج) در هر زمان کوشید.

در راستای پیروزی انقلاب اسلامی برای احیای فرهنگ غنی اسلامی، در سال ۱۳۵۸ به اتفاق تنی چند از دوستان و همزمان روستائیش، با خرید و جمع آوری کتب و تأسیس کتابخانه مهدی موعود در زادگاهش چارک اقدام نمود که امروز نقش و نمود عینی آن در تذهیب و تعلیم جوانان این روستا آشکار است.

آری عباس الگوی شجاعت، سخاوت و عبادت پس از شرکت در چندین عملیات از جمله فتح المبین، بیت المقدس، جزابه و رمضان سرانجام با شرکت در عملیات خیبر در تاریخ ۱۲/۱۲/۶۲ سجاده خورنگ عشق را بگسترد و عاشقانه کبوتر روحش را از قفس تنگ مادیات به پرواز درآورد، روحی لطیف که برای همیشه نظاره گر عروجی خونین بر بال ملائک گردید و در نهایت پس از چندین سال ماندن در زیر آفتاب گرم مجنون همگام با خیل شاهدان شهید در تاریخ ۱۱/۳/۷۶ به آغوش منتظر مادر بازگشت و چشمان به انتظار نشسته منتظران خویش را، گریانید.

سجایای اخلاقی شهید[۱]

یکی از نیروهای فعال و خدمت گزار در مراسم سوگواری حضرت ابا عبد الله الحسین بود و در نظم آن می کوشید .

ارادت خالصانه ای به رهبر معظم انقلاب حضرت امام خمینی (ره) داشت و تحول فکری شهید از اندیشه های ایشان نشأت می گرفت و در زمینه های دینی و اجتماعی از ایشان تقلید می نمود .

از ولایت فقیه بخصوص حضرت امام حمایت فراوانی می کرد و سعی داشت در خط ایشان حرکت کند که مبادا از رهنمودهای ایشان سرپیچی کند از افراد دیگر نیز می خواست که در خط امام حرکت کنند و از راه راست انقلاب منحرف نشوند.

در خصوص مبارزات سیاسی وی قبل از انقلاب ، با وجود این که شهید در مقطع راهنمایی تحصیل می کرد و آن زمان با شروع مبارزات مردم بر علیه شاه خائن مصادف بود ولی شهید با سن کمی که داشت بسیار مبارز و فعال بود . با چند نفر از دوستان خود که یکی از آنها نهال شهید سالمی بود ، به پخش اعلامیه های حضرت امام و همچنین عکسهای ایشان و دیوار نویسی می پرداخت .

آرزویش پیروزی انقلاب اسلامی و رزمندگان اسلام بود و همیشه به فکر آنان بود . با جهاد سازندگی و سپاه پاسداران در زمینه های فرهنگی همکاری فراوانی داشت و در بعضی شبها در روستا به نگهبانی می پرداخت و تمام هم و غم وی خدمت به مردم و روحانیت بود.

به شهادت عشق می ورزید و هنگامی که یکی از بچه ها شهید می شد بسیار افسوس می خورد که چرا من لیاقت شهادت را ندارم حتی در نامه اش به این حقیر نوشته بود که شهادت سعادت است که نصیب هر کسی نمی شود و یکبار به بنده گفتند که تا جبهه هست من در جبهه ها می مانم و هر گاه جنگ تمام شد به لبنان و فلسطین خواهیم رفت و با اسرائیل غاصب مبارزه خواهیم کرد .

با خانواده های شهدا خیلی صمیمی و مهربان بود و احترام خاص برایشان قائل بود و گاهی از خدمت به آنان غافل نمی شد و هنگامی که پدر یا مادر شهیدی را می دید غمگین و ناراحت می شد .

هنگامی که خبر شهادت شهید ابطحی را شنید سریعاً خود را به منزل شهید رساند و بسیار گریه نمود . بعد به گلزار شهدا رفت و همانجا به تنهایی گریه می کرد . همیشه دعا می کرد تا شهادت نصیبش شود و به خیل شهدایان پیوندد .

همیشه الهاماتی را که در جبهه می دید برای دوستانش بازگو می کرد.

یکی از بستگانمان که به مکه مکرمه مشرف شده بودند ایشان را در حالی که در باغی ایستاده و یک دستش نیز قطع شده است دیده بود .

به غیر از کتابهای درسی به کتابهای مذهبی و تاریخی نیز علاقه داشت و قبل از اینکه به شهادت برسند طی نامه ای به بنده سفارش کرد که کتابهایی را که در صندوق گذاشته ام به کتابخانه اهدا نمایید و ما نیز به سفارش وی عمل کردیم .

اوقات فراغت خود را بیشتر در منزل و کمک به خانواده یا در کتابخانه روستا و به مطالعه کتابها می گذراند . اینجانب علی فقیه برادر شهید عباس فقیه با توجه به اینکه برادر شهید هستم لیکن ایشان فردی مخلص و مذهبی و با روحیه ای بسیار بالا و دارای اخلاقی نیکو بود و با همه اعضای خانواده بخصوص پدر و مادر بسیار مؤدب بوده و خانواده را بسیار احترام می نمود در دوره راهنمایی که مصادف با اوایل انقلاب بود شب و روز آرامش نداشت و با بچه های دیگر روستا به پخش اعلامیه ها و تصاویر حضرت امام (ره) و نوشتن شعار بر روی دیوارها می پرداخت رفتار و کردارش با پدر و مادر بسیار خوب بود و حتی احترام سایر اعضای خانواده را نیز بر خود واجب می شمرد .

از صفات و ویژگیهای اخلاقی شهید میتوان به تواضع و فروتنی اشاره کرد که همیشه با افراد روستا پیش قدم برای سلام می شد و خود را کوچکتر از همه می دانست . فردی با حیا و فاقد تکبر و خود بزرگ بینی بود . ، در حفظ امانت و اسرار مردم بسیار کوشا بود . با حوصله و سعه صدر بود و حتی مدتی که در کتابخانه مشغول به فعالیت بود با افراد مراجعه کننده برخوردی بسیار عالی داشت و از این نظر مردم از وی اظهار رضایت می کردند ، با دوستان و همسایگان بسیار صمیمی و گشاده رو بود نظم و انضباط را در کارهایش رعایت می نمود و به عهد و پیمان خود نیز وفادار بود .

در مورد جذابیت و محبوبیت شهید در میان مردم روستا این را بگویم که همه از وی بسیار راضی و خوشنود بودند زیرا ایشان در مسافرت مراعات حال افراد ضعیف و بزرگ تر از خود را داشت یکی از افراد مسن روستا می گوید : یک روز در هوای سردی عازم خورموج بودم . شهید جلوی ماشین نشسته و تا بنده را دید فوراً از جای خود بلند شد و جای خود را به من داد و خود عقب وانت نشست ، بخاطر اینکه جایش را به پیرمردی داده باشد . بسیار کوچک نفسی و وظیفه شناس بود . نگرانی مردم بعد از مفقود شدن وی مشهود بود . گاهی دیده نشد که با کودکی برخوردی تند و خشن داشته باشد .

با دوستانش بسیار صمیمی و ساده برخورد می کرد . با اخلاق نیکو و پسندیده اش دوستان را به راه اسلام و انقلاب هدایت می کرد و در تشویق و ترغیب افراد به آمدن به کتابخانه بسیار کوشا بود . کتابهای مذهبی و تاریخی در اختیارشان می گذاشت و آنها را به رفتن به جبهه تشویق می نمود و به دوستانش نصیحت می کرد که با افراد ناباب و کج سلیقه ارتباطی نداشته باشند و خواهران را نیز به رعایت حجاب توصیه می نمود .

سعی داشت که مبادا حق کسی را پایمال نکرده و حقوق دیگران را رعایت نماید .

ایشان قرآن را در زمان کودکی نزد سادات روستا فرا گرفت و سعی می کرد با معانی آن آشنا شده و در حد توان به دستورات آن عمل نماید ، خود شروع کننده ی دعای کمیل و توسل بود و در مسجد شرکت فعال داشت و بچه ها را نیز به شرکت در مراسم دعاها ترغیب می نمود و هر جا که بود حتماً خود را به دعا و نماز می رساند . زمان اعزام به جبهه قرآن و دعا را در ساک دستی خود می نهاد که آنها را بخواند و همیشه با خود داشته باشد .

چون خود از کسانی بود که در نماز جمعه و جماعت شرکت می کرد تمایل داشت دوستانش نیز شرکت کنند. ایشان در انجام فرائض دینی پایبندی زیادی داشت. نماز اول وقت را خیلی مهم می دانست و هر گاه صدای مؤذن را می شنید فوراً خود را به مسجد می رساند تا مبدا نمازش از وقت بگذرد. سعی می کرد نماز را با خضوع و بدون عجله بخواند و بر ترک محرمات تاکید داشت و حتی به تنهایی در اتاقی می خوابید و با اینکه نو جوانی بود نیمه شب بلند می شد و نماز شب می خواند.

بعضی از دوستان وی در سپاه و همچنین در نیروی انتظامی و یکی دیگر از دوستانش هم اکنون به عنوان روحانی محل مشغول به خدمت می باشند و چند نفری هم شغل آزاد دارند. شهید همیشه می گفت که: نباید جبهه ها خالی شود و ما را به رفتن به جبهه تشویق می کرد. می گفت: امام و انقلاب را یاری نموده و روح شهدا و امام زمان (ع) را شاد نماییم. حتی به بنده نیز توصیه می کرد که هر دویمان به جبهه برویم و می گفت: خانواده ای از اصفهان چهار شهید به اسلام تقدیم کرده چه اشکالی دارد ما نیز دو شهید به اسلام و قرآن تقدیم کنیم که باعث افتخار هر دو جهان است.

اولین بار سیزده ساله بود که به جبهه های کردستان اعزام شد و چون قد کوتاهی داشت به او می گفتند مبدا کردهای منافق شما را اسیر کنند.

عامل تشویق وی در رفتن به جبهه ها ایمان ایشان و علاقه خود او بود آرام و قرار نداشت و با وجود ممانعت بسیج از اعزام وی به دلیل کمی سن، وی اقدام به دستکاری در شناسنامه اش نمود تا مانع اعزام او نشوند.

توصیه ایشان هنگام اعزام به جنگ این بود که در حفظ وصایا نت از انقلاب اسلامی و خدمت به محرومین کوشا باشید.

در پشت جبهه ها به جمع آوری کمکهای مردمی پرداخت و خود در این مورد پیش قدم می شدند. در زمان حضور در جبهه برای حقیر چند نامه نوشته بود که یکی از نامه ها مثل وصیتنامه نوشته شده بود و در آن ذکر کرده بود که مبالغی پول بدهکارم و آن را پرداخت کنید و مدت شش ماه برایم نماز و یکماه نیز روزه بگیرید و کتابهایم را به کتابخانه اهدا کنید و مبلغ ۵۰۰۰ تومان پول از وی نزد من به امانت بود که گفته بودند به فقرا دهید و هر گاه که شهید شدم قبر مرا در قبرستان روستای چارک و در کنار قبر شهید ابطحی و شهید فقیه حسینی قرار دهید که متأسفانه نامه های ایشان مفقود گردیده است.

هر گاه از جبهه بر می گشت روحیه اش خیلی خوب بود و بچه های روستا را جمع و از خاطرات جبهه و جنگ برایشان تعریف می کرد. و آنها را به رفتن به جبهه ترغیب می نمود. در موقع تسویه حساب بعد از سه ماه پولی نمی گرفت و می گفت: آن را به حساب ۱۰۰ امام واریز کنند.

موقع برگشتن خاطراتی از رشادت و غیرت رزمندگان را برایمان تعریف می کرد.

آخرین باری که به جبهه ها اعزام شد مثل دفعه های قبل شور و حال عجیبی داشت.

شهادت ایشان از طریق بنیاد شهید خورموج و از زبان آقایان طوافی و حسین زارعی به ما اطلاع داده شد.

مایه بسی افتخار است که در راه اسلام و قرآن شهید شده و همچنین افتخاری بس بزرگتر از اینکه ادامه دهنده راه شهیدان باشیم، انشا الله. خدا را شاکرم که افتخار به خیل شهیدان پیوستن آن هم در سن ۱۸ سالگی و به دیدار معبود شتافتن همچون مولایش حضرت قاسم (ع) آن هم در صحرای سوزان کربلا و با لبی تشنه نصیبش شد.

محل دفن شهید در روستای چارک از طوابع شهرستان دشتی و گلزار شهدای این روستا می باشد .

شهید به مدت ۱۳ سال به صورت مفقود الاثر بوده و از وی تنها استخوان جمجمه سر و دست و پایش بود .

گروه تفحص شهدا جسد وی را پیدا نموده اند و در سال ۱۳۷۵ تشییع شد .

تشییع جنازه بسیار باشکوهی بود تمام اهالی روستای چارک و همچنین برخی روستاهای اطراف در این مراسم شرکت کرده بودند و از کنار مسیر اصلی راه ، مردم چشم انتظار عزیز پرپر شده ای را می کشیدند که ۱۳ سال مهمان خاک تقفیده خوزستان بود . مادری باچشمانی اشک آلود از فراق فرزند ، میوه دلش را در آغوش می کشید و همچنین دوستانی را که آرزوی دیدن همدم گمشده شان را داشتند ، صحنه هایی بسیار زیبا و به یاد ماندنی را به وجود آورده بود . پیر و جوان زن و مرد حتی کسانی که او را ندیده بودند و از او فقط خاطرات ایثار و از خود گذشتگی در ذهنشان باقی بود به سر و سینه می زدند و وی را با شعر سوزناک

کجایید ای شهیدان خدایی بلا جویان دشت کربلایی

این گل پرپر از کجا آمده از ســـــفر کربلا آمده

به آغوش خاک سپردند و افتخار می کنم که از خانواده شهدا هستم و امیدوارم خداوند این توفیق را به ما بدهد که در راه عقیده و مسیر سختی که برادر شهیدم پیش رویم نهاده قدم بر دارم و ادامه دهنده راه او باشم.

شهادت ایشان خود گواه حضور معنوی شهید در تمام امور زندگی ماست . خون شهدا به وسیله اعتقادات و ایمان افراد جامعه و ادامه دادن راه آنان پاس داشته می شود . و پیام به مردم این است که احترام خانواده شهدا را نگه داشته و ارزشهای آنان را همیشه زنده بدارند و مسئولین نیز توجه بیشتری به خانواده شهدا نمایند .

۱- از زبان جناب آقای علی فقیه برادر شهید

زندگینامه نامه والدین شهید

مدینه موثق فرزند حسین در سال ۱۳۰۸ در خانواده ای مذهبی در روستای فقیه حسنان متولد شد پس از مدتی در سال ۱۳۳۲ با فردی بنام عبدالله فقیه ازدواج نمود . همسرش جهت امرار معاش و گذرانیدن زندگی راهی کشور های خلیج فارس گردید و ایشان تربیت فرزندان و کار منزل را با مشقتها و سختیهای فراوان بر عهده گرفت و حاصل این ازدواج ۲ پسر و ۲ دختر بود که یکی از فرزندان پسر ایشان بنام عباس فقیه در سال ۱۳۶۲ به فیض عظیم شهادت نائل آمد و هم اکنون مادر شهید با همسرش در روستای چارک زندگی می کنند .

وصیت نامه

سلام بر تو ای پیشوای محرومان و ای حامی ستمدیدگان، سلام بر تو ای سرو افروخته در دشت های خاموش، ای دادرس مظلومان، ای خبر امید وای فریاد آزادی، فردا که چشمانمان می رود تا از پنجره های ایمان سرزمین فتح را مشاهده کند، امید هامان این است که این بار باب دیگری گشوده شود تا رخسار پرفروغت را عاری از هرگونه مانع نظاره گر باشیم در شبهای سرد و طولانی زمستان برای فرزندانمان حماسه خواهیم سرود و آنها را به طلوع فجر صبح و نسیم حیات بخش بهاران امید وار خواهیم ساخت تا لاله های انتظار در قلب هایشان از طراوت بیافتد، به فرزندانمان خواهیم گفت: که لاله های خون رنگتان را که نشانه اعتراض بر چپاول و ستمگریهای شیطان بزرگ و مزدورانش می باشد به سرزمین انتظار برید تا امامتان را بیابید و به آنها خواهیم گفت: اگر رخسارش را زیارت کردید او را بس سلام رسانید و بگوئید: پدرانمان در فراغت افسرده خاطرماندند و پروانه وار در شعله شمع سوختن نه... نه... آنها نشستند و ساکت نماندند، زیرا سکوت در قاموسشان مفهومی جز ذلت نداشت.

آنها گـرد(روح خدا) چرخیدند و ندای ملکوتی اش (هل من ناصر ینصرنی) را با گوش و جان شنیدند و اسماعیل وار با دلی سرشار از عشق و ایمان به قربانگاه عشق شتافتند تا بر هر چه کرکس و ناکس است بتازند و تو ای منجی انسانها، از خدا می خواهیم که بر ما شایستگی شرکت در قیام پر شکوهت عنایت فرمایی و اگر بین ما فاصله اندازد از خدا بخواه که ما را از قبر هایمان بیرون آورد تا شاهد حکومت عدل جهانی اسلام به رهبریت باشیم.

ظهور مهدی موعود (عج) تحقق بخش وعده ای است که خداوند متعال از قدیمی ترین زمانها در کتب آسمانی به صالحان و متقیان داده است که زمین از آن آنان است و پایان تنها به متقیان تعلق دارد. در طلوع فجر ۱۵ شعبان ۲۲۵ هجری قمری فرزندی از خانه امام حسن عسکری علیه السلام پا به عرصه گیتی نهاد که رسول خدا نوید ظهورش را داده بود. معتمد خلیفه، چون از تولد امام مهدی (عج) آگاهی یافت پیوسته مأموران خود را می فرستاد تا آن حضرت را پیدا کنند و به قتل برسانند از این رو امام زمان (عج) در حدود ۶۹ سال از دیده ها پنهان شدند و در این مدت چهار نفر از بزرگان و دانشمندان شیعه به نامهای عثمان بن سعید، محمد بن عثمان بن سعید، حسین بن روح و علی بن محمد سمری نماینده رسمی امام زمان (عج) بودند و مردم گرفتاریها و خواسته های خود را از آنان می پرسیدند.

هنگامی که چهارمین نماینده خاص امام می خواست از دنیا برود به سال ۳۲۹ هجری غیبت کبری فرا رسید و ارتباط با نماینده خاص قطع گردید و از آن سال شیعیان موظف شدند که در مسایل شرعی به نواب عام یعنی مراجع تقلید مراجعه کرده و در رویدادها و مسائل اجتماعی به فتوای آنها عمل کنند. ۱۵ شعبان روزنه امیدی است برای مستضعفان و ستمدیدگان و همه آنهایی که در راه خدا گام می نهند.

مبارکباد این روز بزرگ بر نائب صاحب الزمان امام خمینی، و بر امت شهید پرور ایران و همه مظلومان و ستمدیدگان جهان و منتظرین ظهور حضرت مهدی (عج) و گسترش حکومت عدل اسلامی بر پهنه گیتی. امام در باره این روز پر برکت می فرمایند: ما همه انتظار فرج داریم و باید در انتظار خدمت کنیم انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است و باید کوشش کنیم تا قدرت اسلام در عالم تحقق پیدا کند و مقدمات ظهور فراهم شود (نهج البلاغه به نقل از ینابیع الموده) می فرماید: مهدی از ماست کسی که در شام تیره جهان بار چراغی تابان می گردد و به شیوه صالحان عمل می کند.

او یوغها را از گردن ها می گشاید، بردگان را آزاد می سازد و پیوند های نا روا را می گسلد، شکافهای ناحق را از میان بر می دارد، او از چشمان مردم پنهان است هر چه از او جستجو کنند او را نشانی نمی یابند، خلاصه مهدی (عج) در کنار کعبه ندا در می دهد و با ۳۱۳ تن که نخستین گروندگان و همگامان او هستند به کوفه می آیند و آنجا را مرکز خلافت خویش قرار می دهد. پرچمی که در دست دارد پرچم مسلمانان در جنگ بدر و شمشیرش

شمشیر علی (ع) ذوالفقار است زرهی که بر تن دارد زره رسول خدا است, دو نیروی خاصی که بر علیه نهضت مهدی (عج) در زمین بوجود می آیند, یکی رجال که در دلها و اندیشه ها انحراف ایجاد می کنند دیگر مردی است سفیانی که نیرویی جمع و فلسطین واردن را اشغال می کند و از آنجا مقاومتش را در برابر این نهضت آغاز می نماید ولی نیروی او میان مکه و مدینه نابود می شود .

به امید ظهور آن حضرت و محو و نابودی استکبار جهانی و همه مظاهر آن .

مصاحبه

مصاحبه باوالدین شهید

پدر شهید در مورد علاقه مندی شهید به جبهه می گوید : شهید چون نسبت به انقلاب احساس ادای دین می کرد و دفاع از ناموس و وطن و امام را یک وظیفه می دانست ، و به خاطر این که ندای ملکوتی امام و مقتدای خود را شنید ، بنابراین تا کلاس سوم راهنمایی بیشتر تحصیل ننموده و سنگر درس و مدرسه را رها کرده به سوی جبهه های جنگ شتافتند. علائم شناسایی شهید فقط از روی لباس و پلاک وی بود .

رابطه شهید با خویشاوندان و همسایگان بسیار خوب بوده و همیشه برای سلام و عرض ادب خود پیش قدم می شد و نسبت به انجام واجبات و ترک محرمات بسیار مقید بودند و نماز را همیشه سر وقت می خواند و بیشتر روزها روزه بود .

از طریق پوستر و اعلامیه ها و نوار سخنرانی حضرت امام (ره) با افکار ایشان آشنا شده و وی را بسیار دوست می داشتند . او هر روز از خواب که بلند می شد دست پدر و مادر را می بوسید و به مادرش آفرین می گفت که چه شیر پاکی به او داده است . به برادر و خواهرش احترام زیادی می گذاشت . شهید اقدامی برای ازدواج خودش ننمود . خیلی سعی می کرد که مبادا حقی از کسی ضایع شود . قلب بسیار رئوف و مهربانی داشت و زمانی که در سپاه کار می کرد ماهانه ۱۵۰۰۰ تومان حقوق می گرفت و به مستمندان کمک می کرد و با آنان را به خانه دعوت می کرد.

توصیه من به مردم این است که راه شهدا را ادامه داده و با ایمان باشند و توصیه ای هم به خواهران دارم که خواهی می کنم زینب گونه باشند و حجاب اسلامی را رعایت نمایند.

خاطرات

خاطرات شهید

” منطقه دشت عباس خوزستان ”

اولین اعزام در سال ۱۳۶۱ بود که به اتفاق شهید عباس فقیه و چند نفر دیگر از بچه های روستای چارک قصد عزیمت به جبهه نبرد را نمودیم . بدین صورت که همه شب قبل در مسجد محل قول و قرارهایمان را با شهید عباس فقیه گذاشته بودیم که به چه صورت و چگونه و در چه ساعتی از منزل خارج شویم .

صبح زود از خواب بیدار شدم و بعد از خواندن نماز هوا که روشن شد کیفم را برداشتم خیلی می ترسیدم از اینکه شاید خانواده ام از رفتن من باخبر شوند ، از روی دیوار به بیرون خانه پریدم و به مسجد رفتم و با شهید عباس فقیه و دیگر دوستان به خورموج رفتیم و پس از اجرای مراحل اعزام به اتفاق دیگر نیروها به بوشهر رفته و سپس از آنجا ما را به شیراز اعزام نمودند .

۲روز در شیراز بودیم و بعد از دریافت لباس ، پوتین و دیگر وسایل مورد نیاز کلیه نیروها را با اتوبوس به منطقه جنگی خوزستان اعزام کردند . روز بعد به محل مورد نظر رسیدیم و چادرها به ترتیب گروهانها بین نیروها تقسیم کردند .

من و شهید عباس فقیه و دیگر دوستان محلی در یک چادر مستقر شدیم و ناباورانه خود را در دنیایی دیگر دیدیم زیرا آنجا میدان آزمایش الهی بود که می بایست از همه چیز و همه کس دل می بریدی و خود را به معشوق خویش نزدیک می کردی .

و براستی شهید عباس فقیه یکی از افرادی بود که مخلصانه در این میدان آزمایش گوی سبقت از دیگران ر بوده بود . شهید مرتب در نمازهای جماعت و دعاهای کمیل ، توسل و ... که در همان جا برگزار می شد شرکت مستمر داشت و با آن راز و نیاز و گریه های شبانه با معبود خود همه ما را تحت تاثیر قرار داده بود .

ایشان در میان فرماندهان و افراد مسئول نیز احترام خاصی داشت زیرا اخلاق و رفتارشان این قدر خوب و با اخلاص بود که کمتر کسی بود که تحت تاثیر قرار نگیرد . بیاد دارم روزی که نیروها را جهت آزمایش به میدان تیر بردند ، شهید عباس فقیه آرپی جی زن دسته گروهان ما بود ، ایشان در میان تمام آرپی جی زنهایی گردان مقام اول را به دست آورد و تنها کسی بود که هدف فرضی را مورد اصابت موشک قرار داد و مورد تشویق فرماندهان و بچه ها قرار گرفت .



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران